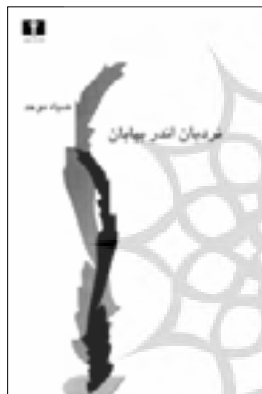


شاعری که اشیاء را پر از شعر می کند

نگاهی به مجموعه شعر «نردبان اندر بیابان» سروده دکتر ضیاء موحد

دکتر قدرت‌اله طاهری*



نردبان اندر بیابان (برگزیده‌ای از شعرهای ۸۵ - ۱۳۸۰)

ضیاء موحد

انتشارات نیلوفر، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۵

بادی امر ممکن است، امری مثبت تلقی شود که در فضایی «چند صدایی» جامعه امکان شنیدن صداهای متفاوت را به دست می‌آورد، اما در فقدان نظام هماهنگ و جدی «نقد و نقادی» چه بسا صداهای اصیل که عموماً متعلق به افرادی فرهیخته، با فرهنگ و با اصل و نسب هنری هستند و بر کنار از هر نوع غوغاسالاری، گروه‌بازی و معرکه‌گیری‌های ادبی‌اند، ناشنیده بماند و در عرصه‌ای که «محک عیارسنج» ناقدان حرفه‌ای در کار نباشد، همان غوغاسالاران میدان‌دار معرکه باشند.

با وجود مسائلی از این دست، نگاهی گذرا خواهیم داشت به مجموعه شعری «نردبان اندر بیابان» اثر دکتر ضیاء موحد که سال ۱۳۸۵ در انتشارات نیلوفر به چاپ رسیده است. پیش از این، از وی مجموعه «غراب‌های سفید» را خوانندگان حرفه‌ای به خاطر دارند.

پیش از ورود به نقد و بررسی و معرفی مجموعه حاضر، باید به این پرسش پاسخ داد که ضیاء موحد که جامعه علمی ایران او را در کسوت فیلسوف و منطقی می‌شناسد، به عنوان شاعر در کجای شعر معاصر ایستاده است؟

بدین منظور ابتدا یادآوری یک نکته ضروری است و آن این‌که جریان‌های شعری معاصر عموماً تحت‌تأثیر تحولات سیاسی و اجتماعی

شعر معاصر ایران، به باور اکثریت قریب به اتفاق منتقدان، شاعران و صاحبان اندیشه، در این دو دهه فراز و نشیب زیادی داشته است. منظورم از فراز و نشیب، آزمودن شیوه‌های ادبی آنچنان متعددی است که چندان قابل شناختن و شناساندن نیست و هر گروه و طیفی حتی گروهی انگشت‌شمار، شبه‌جریانی راه انداخته‌اند و به آزمون و خطا راه خویش می‌پیمایند. بالطبع، بسیار محتمل خواهد بود در چنین شرایطی، تجربه‌اصیل و نااصیل، ریشه‌دار و بی‌ریشه، از یکدیگر به سهولت قابل تمییز نباشند و نتیجه‌آنی این پدیده، دلزدگی، ملال و یأس خوانندگان آشنا با شعر واقعی است. چیری که به عیان می‌توان در کم و کیف چاپ و انتشار مجموعه‌های شعری این دهه مشاهده کرد. شاید برای نخستین‌بار است که در تاریخ فرهنگی ایران، متون مثنوی ادبی - در این برهه در ژانر داستان و رمان - بر شعر تفوق می‌یابد؛ شعری که علاوه بر ارضای حس و میل جمال‌شناسیک، حامل اجزا و عناصر عالی فرهنگی ما ایرانیان نیز بوده است.

در این سال‌ها، شاید به دلیل از بین رفتن انجمن‌ها یا بهتر است بگوییم پاتوق‌های شاعران و جریان نقادی شعر، فضایی به وجود آمده است که هر کس و هر گروهی با هر میزان از تجربه و ذوق ادبی جواز ورود به عرصه تولید و عرضه آثار هنری و ادبی را به دست می‌آورد. هر چند این وضعیت در

ضیاء موحد کسی است که علی‌رغم آشنایی عمیق با تئوری‌های ادبی وارداتی، اسیرشان نمی‌شود و بی‌توجه بدانها هم نیست. نه «شعار» می‌دهد و نه اهل «بازی‌های خنک زبانی و فرمی» است. به معنای دقیق کلمه شعر می‌گوید و شعر «ساده» می‌سراید

اینان، درس‌های لازم را از سرنوشت پاره‌ای از جریان‌های ادبی گرفته و پا به پای تحولات سیاسی و ادبی به سبک و بیانی علی‌حده دست یافته‌اند. چرا که پی برده‌اند نزدیکی بیش از حد لزوم به جهان عینیت و همراهی با فراز و فرودهای عوالم سیاسی، شعر را تا حد «گزارش یا شعار سیاسی» نازل می‌کند و از ابهت و شکوه هنری‌اش می‌کاهد و نیز با توجه به ورود نظریه‌های ادبی ممتاز و غیر قابل انکار غربی، بیش از این نمی‌توان به «زبان» و «ساختمان» شعر بی‌توجه بود. به نظر می‌رسد ضیاء موحد شاعر را باید متعلق به همین جریان شعری دانست. کسی که علی‌رغم آشنایی عمیق با تئوری‌های ادبی وارداتی، اسیرشان نمی‌شود و بی‌توجه بدانها هم نیست. نه «شعار» می‌دهد و نه اهل «بازی‌های خنک زبانی و فرمی» است. به معنای دقیق کلمه شعر می‌گوید و شعر «ساده» می‌سراید؛ شعری که جز بازسازی مجدد جهان عینی و ذهنی برای مخاطبان خود رسالتی ندارد. از یک سو، شعر ضیاء موحد با توجه به آرای فرمالیست‌هایی مانند شکلوفسکی از جهان عادت‌زدهٔ ما، عادت‌شکنی می‌کند تا حقیقت و ارزش اشیاء پیرامون خود را چنانکه هستند و نه چنانکه ما می‌بینیمشان، دریابیم و از سویی دیگر، جهان معنای اثر را به صرف ایجاد غرابیت و عادت‌ستیزی، فدا نمی‌کند. این قطعه را بخوانیم و ببینیم چگونه انسان‌های معمول از این دست که او به تصویرش کشیده و هر روز و هر ساعت کرور کرور از آنها در اطراف ما پرسه می‌زنند، در جهان ویژه شعر ارزش دوباره دیدن و شناختن پیدا می‌کنند. آدم‌های تکراری در دنیای تکراری، بی‌هیچ فراز و فرودی فاصله دو نقطه - تولد و مرگ - را بی‌حادثه‌ای طی می‌کنند.

چه شهروند خوبی بود این شهروند / نه هیچ از او شکایتی / همیشه در سرکارش حاضر / نه زود / نه دیر (حتی المقدور) / همیشه حاضر در صف مقدم هر وام / و قسط‌ها / به موقع پرداخت / مرخصی؟ هرگز / به سازمان هر سال می‌فروخت / چه شهروند خوبی / دو بار تشویقی شام / سه بار آمستردام / به وقت / به دنیا آمد / به وقت سربازی رفت / به وقت زن برد / حلال‌زاده / به وقت هم مرد.

(نزدبان اندر بیابان، ص ۱۸ - ۱۹)

آیا می‌توان بهتر از این سرنوشت تراژیک و وهنی را که به ساحت «آدمی» در این دنیای افسونگر می‌رود، تصویر نمود؟ گفتیم موحد شاعری «معنا اندیش» است، چرا که اهل فکر و فلسفه هم هست و جهان را به قامت فکر و نظرگاه خویش می‌دورزد. آنچه حس و عاطفه او را تحریک می‌کند، مسائل بنیادین زندگی بشری است. زندگی، عشق، مرگ. اما نه عشقی از لون «افتد و دانی»‌های احساساتی و مرگان‌دیشی‌های

شکل گرفته یا به حاشیه رانده شده‌اند. این شکل‌گیری‌ها یا در راستای تحولات سیاسی بوده و شاعران ضمن همراهی و دفاع و تبیین آنها، به خلق آثار شعری خود مبادرت ورزیده‌اند. و یا این که طیفی از شعرا با آگاهی، از همدلی با جریان‌های سیاسی صرف نظر کرده و در خلاف جهت جریان‌های سیاسی غالب، حرکت کرده‌اند. تکانه‌های سیاسی که از نخستین سال‌های دهه پنجاه آغاز شده بود، سرنوشت شعر معاصر ایران را به سمت و سوهایی ویژه سوق داد؛ به گونه‌ای که جریان‌های شعری مانند حجم و موج نور را به حاشیه راند، شعر رمانتیسم معتدل و رادیکال را کمرنگ نمود، جریان سمبولیسم اجتماعی؛ یعنی نسل دوم شاعران نیمایی را هر چه بیشتر به بیان بی‌پرده آرمان‌های سیاسی و اجتماعی مردم واداشت - انفاقی که بعدها تحت عنوان «شعارزدگی» از آن یاد شد و جریان‌های ادبی نوظهور دهه هفتاد و هشتاد به همین بهانه، ضرورت عبور را از شاعران شاخص این جریان مانند احمد شاملو را مطرح کردند - و در نهایت جریانی نوظهور به نام «شعر پایداری» را به وجود آورد که همین جریان از سال‌های پرتلهاب انقلاب به سختی عبور کرد و با آغاز جنگ تحمیلی به جریانی گسترده‌تر مبدل گشت. وقوع انقلاب اسلامی و متعاقب آن جنگ تحمیلی نیز، تحول شگرفی در رکود، فراموشی و به حاشیه رانده شدن بعضی از جریان‌های شعری داشت و نیز در باروری و تغییر جهت بعضی جریانات بی‌تأثیر نبود. چنانکه تمام جریان‌های نوظهور مانند «جنبش شاعران متفاوت»، «شعر گفتار» و «شعر پست‌مدرن» تحت‌تأثیر مستقیم این دو تحول سیاسی بزرگ بوده‌اند؛ اما یک جریان شعری ریشه‌دار، اگرچه با زحمت، سرپا ایستاده و همچنان بقای خود را با چاپ و نشر مجموعه اشعار به نسبت موفق تضمین کرده است. این جریان، همان جریانی است که با اتکا به «نظریه‌های ادبی» بنیان‌گذار شعر نو، نیما یوشیج و تجربیات ادبی شاعران شاخص مانند احمد شاملو، فروغ فرخزاد، مهدی اخوان ثالث، سهراب سپهری و سیاوش کسریایی و دیگران به خلاقیت ادبی مشغول است. این جریان را می‌توان، نسل سوم شعر نیمایی دانست؛ نسلی که با کوله‌باری از تجربه ادبی، نظام زیباشناختی مدون و شناخته شده - چراکه تا این سال‌ها نظام حاکم بر شعر نیمایی در حوزه زبان، محتوا، صور خیال، شکل و ساختمان حتی در مراکز آکادمیک مورد نقد و بررسی قرار گرفته است - البته با نگرشی تازه و تا حدی متفاوت با شاعران سلف خویش، به بیان هنری خود و ارائه تصویری از انسان ایرانی کنونی و جهان پیرامون او می‌پردازد. به اجمال تفاوت این شاعران را با اسلافشان در این نکته می‌توان خلاصه کرد که

از یک سو، شعر ضیاء موحد با توجه به آرای فرمالیست‌هایی مانند شکلوفسکی از جهان عادت‌زده ما، عادت‌شکنی می‌کند تا حقیقت و ارزش اشیاء پیرامون خود را چنانکه هستند و نه چنانکه ما می‌بینیمشان، دریابیم و از سویی دیگر، جهان معنای اثر را به صرف ایجاد غرابت و عادت‌ستیزی، فدا نمی‌کند

است. واژه‌ها بی‌هیچ پرش و جهش در سر جای خود نشسته‌اند. حتی در جاهایی که می‌شد از واژگان کهن با ابهت و پرشکوه، استفاده کرد، به عمد چشم‌پوشی شده است. بدین‌منظور که زینت نا درخوری برای این جامه یکدست ساده باطراوت نباشد. به واژه «فولادین» از بند ششم این قطعه توجه کنید که به سهولت می‌توانست «پولادین» باشد. اما نشده است تا زبان به قد و قامت «دهکده جهانی» که در آنیم بریده شود:

دروازه مردمان را تقسیم می‌کند / دروازه خاک را تقسیم می‌کند /
دروازه باد را، حتی تقسیم می‌کند / حالا که خاک، دهکده کوچکی شده
است / با بیش از هزاران دروازه / با قفل‌های فولادین گران / این سطر
شعر را لطفاً خم کنید / و در دل بیابان دروازه‌های بسازید / به شکل نعل
اسب / که هیچ فاتحی از آن نگذرد / و لانه کبوترها و گنجشک‌ها شود.
(نردبان اندر بیابان، ص ۶۳)

در این دفتر که همه اشعارش به یک رنگ و لون‌اند، البته سه چهار شعر مخالف‌خوان نیز در انتها آمده است. دو غزل، که شاید با تاسی از غزل‌های معروف مولانا سروده شده‌اند - البته این چیزی نیست که احتیاج به دقت زیاد هم داشته باشد. وزن و قافیه و ردیف، رگ و ریشه شعرها را برملا می‌کنند - این دو غزل به نسبت از ضیاء موحد نوپرداز پذیرفتنی است اگرچه هیچ شاخصه‌ای از غزل معاصر فارسی در آنها به چشم نمی‌آید. اما کاش شعر «ربّ ظلمنا» لا اقل در این دفتر نمی‌آمد؛ شعری که متعلق به دوره جوانی شاعر است و به شدت انسجام دفتر حاضر را مخدوش کرده است. علی‌ایّ حال، در بین شاعران، ضیاء موحد شعری کم‌مدعا اما پرمایه است و این دفتر نمونه‌ای از اشعار سالم، کم‌نقص و خواندنی معاصر ماست که متأسفانه حریم آن با شوخی‌های خنک بعضی از پا به سن گذاشته‌ها و به تاسی از آنان، جوانان جویای نام، پاس داشته نمی‌شود. شعر معاصر ایران، با همین داشته‌ها هم می‌تواند در سطح جهان مطرح شود. مشروط بر آنکه حرمت، قداست و پیشگاه آن را خود شاعران پاس بدارند و نهادهای فرهنگی مسئول، کمی به سمت و سوی وظایف حداقلی خود مایل شوند و به ویژه سفرا و رایزنان فرهنگی ایران، در کنار سایر فعالیت‌های فرهنگی، ترجمه اشعار شاعران معاصر و معرفی آنها را از اهم وظایف خود بدانند و بدان اهتمام ورزند.

پی‌نوشت:

* استادیار دانشگاه پیام نور

کریخت‌کننده یأس‌آور. چنانکه در یکی از اشعار «طرح‌واره» همین دفتر می‌گوید:

شاعر جهان بی‌تو خاموش است / آیین‌ها را / بیدار کن
(نردبان اندر بیابان، ص ۱۴)

ذهن و زبان او در حکم آیین‌های است که از حضور بی‌صدای مرگ خبر می‌دهد. یا جلوه‌های زندگی حزن‌آلود و اضطراب‌آور آدمی را بازآفرینی می‌کند:

نگاه کن آن گربه را / چگونه آرام / از این سکو برخاست / و باز / بر آن
سکو آرام / خواب رفت / آه که عمر من همه در / اضطراب گذشت.
(نردبان اندر بیابان، ص ۱۴)

در شعرهای این دفتر، خواننده نمی‌تواند از تصاویر خیال‌انگیز شاعرانه - چنانکه در پاره‌ای از جریان‌ها و مکاتب شعری ما مرسوم بوده است از قدیم‌الایام چیزی بیابد. پس باید دید «شعریّت» اشعار، سوای کشف‌هایی که در طرح معانی مهم صورت گرفته است، در کجاست؟ ضیاء موحد به نظر می‌رسد بیش از آن که زبان شاعرانه داشته باشد، چشم شاعرانه دارد - شما بخوانید ذهنیت شاعرانه که در ملموس‌ترین امور و اشیا بداعت و تازگی خاصی می‌بیند - به تعبیر خود وی، شاعر رسالتش این نیست که فضای شعر را با «اشیا» می‌فراواند پُر کند، بلکه او شاعر است صرفاً به این دلیل که شعر را باید وارد اشیا کند. اشیا در نگاه شاعرانه او جان بگیرند تا جهان را برای مخاطب تفسیرپذیر نمایند.
(ر. ک. نردبان اندر بیابان، ص ۲۰)

به این قطعه توجه کنید تا راز شعریّت آن را در لابه‌لای عناصر ملموس عینی دریابید:

محلّه ما / محلّه‌ای نیست / که کودکان در آن راحت بازی کنند /
همیشه توپ / به سینه مردی روی نیمکت / و یا ساک خرید زنی / و یا
میان فریاد باغبان - / به شاخ گلی / چه شد که نیمکت خالی ماند / زنی
خرید نرفت / و شاخ گلی هم دیگر گل نداد؟
(نردبان اندر بیابان ص ۵۵ - ۵۶)

چنان که گفته شد، زبان شعر موحد ساده است. اما نه از آن نوع سادگی که هر نویسنده‌ای معمولی هر روزه به کار می‌گیرد. بلکه سادگی‌ای که از بیچ و خم‌های زیادی گذشته و در گذر از کرانه‌های سخت، نرم و منعطف گشته است. زبان تعالی یافته معیار امروزی است - شما می‌توانید بر اساس تقسیم‌بندی‌های قدیمی «سهل و ممتنع‌اش» بخوانید - زبان بی‌دعا و غیر اشرافی است. لباس معمول به تن دارد، اما منظم و چشم‌نواز